

نکرده است که ابن ندیم، هردو کار را به این صلت نسبت داده است. ۳. فی صفات لصبی یُصرع، تصنیف جالینوس، حُنین بن اسحاق قصد ترجمه این کتاب را داشته، ولی فرصت آن را نیافته است. این صلت آن را به سریانی و عربی ترجمه کرد. به گفته حُنین بن اسحاق این کتاب مشتمل بر یک جزء است. اثری که زیر عنوان مقاله فی علاج صبی یُصرع در تاریخ یعقوبی (یعقوبی، ۱۱۸/۱؛ قس: کلروت، 633) ذکر شده، احتمالاً ترجمه قدیم تری از همین کتاب است (ابن ندیم، ۲۹۰؛ GAS, III/116). از این اثر یک نسخه خطی مربوط به سده ۶ ق که ظاهراً منحصر به فرد است در ایاصوفیه (شم ۳۵۹۰) نگهداری می شود (GAS, همانجا).

۴. اختصار حیلۃ البرء، تصنیف جالینوس. اصل یونانی این کتاب باقی نمانده است. ابراهیم بن صلت آن را به سریانی درآورده و ظاهراً بعدها به عربی ترجمه شده و به احتمال قوی همان است که رازی، یک جا به عنوان اختیارات حیلۃ البرء و چند جای دیگر به نام مختصر حیلۃ البرء از آن یاد می کند (GAS, III/98, 115).

۵. کتاب فی الاورام یا اصناف الغلط الخارج عن الطبيعة، تصنیف جالینوس. به گفته حُنین بن اسحاق، این اثر شامل یک جزء است و در آن، انواع ورمهای غیر طبیعی و علائم و ویژگیهای آنها شرح داده شده است و ظاهراً توسط ایوب ایرش به سریانی ترجمه شده و این صلت آن را به عربی درآورده است (ابن ندیم، ۲۹۰؛ GAS, III/111). یک نسخه خطی از این اثر در کتابخانه الازهر، بخش طب (شم ۷۰)، نگهداری می شود (ازهریه، ۱۳۳/۶).

۶. حاجی خلیفه ترجمه المجسطی در هیأت، تصنیف بطلمیوس را نیز به این صلت نسبت می دهد، ولی در منابع کهن تر چنین سخنی گفته نشده است. همچنین عبارات حاجی خلیفه نشان می دهد که وی گزارش ابن ندیم را درباره کتاب المجسطی به درستی در نیافته است (حاجی خلیفه، ۱۵۹۴/۲؛ ابن ندیم، ۲۶۷ - ۲۶۸).

مأخذ: ابن ابی اصیبعه، احمد بن قاسم، غیون الانباء، به کوشش ماکس مولر، قاهره، ۱۲۹۹ ق / ۱۸۸۲ م؛ ابن ندیم، الفهرست، به کوشش گوستاو فلوگل، هاله، ۱۸۷۲ م؛ ازهریه، نهرست؛ حاجی خلیفه، کشف الظنون، استانبول، ۱۹۲۱ م؛ قفطی، علی بن یوسف، تاریخ الحكماء، به کوشش یولیوس لیرت، لایپزیک، ۱۹۰۳ م؛ یعقوبی، تاریخ، بیروت، دارصادر؛ نیز:

Arberry; GAS; Klamroth, "Über die Auszüge aus griechischen Schriftstellern bei al-Ja'qubi", ZDMG, vol. 40, 1886; Wüstenfeld, F., Geschichte der arabischen Ärzte und Naturforscher, New York, 1978.
محمدعلی مولوی

ابراهیم بن عبدالله، ابوالحسن، معروف به قتیل باخمر (۹۷ - ۱۴۵ ق / ۷۱۶ - ۷۶۲ م)، پسر عبدالله محض و نواده حسن مثنی (حسن ابن حسن بن علی بن ابی طالب)، یکی از مشهورترین علویانی که در اوایل خلافت عباسی تقریباً همزمان با برادر خود محمد نفس زکیه (ه م) در برابر منصور خلیفه به پایداری برخاست. عبدالله محض پدر ابراهیم که از سوی پدر به امام حسن (ع) و از

سوی مادر به امام حسین (ع) نسب می برد و به همین دلیل «محض» لقب یافت، در اواخر روزگار امویان که نهضت ضد اموی پای گرفته بود، در اجتماعی که در ابواء تشکیل شد برای پسر خود محمد نفس زکیه به عنوان «مهدی»، از هاشمیان جز امام جعفر صادق (ع) بیعت گرفت (ابوالفرج، ۲۰۶)، اما چون عباسیان در تصاحب خلافت پیشی جستند، عبدالله و پسرانش پنهانی به مخالفت با خلفای جدید ادامه دادند. این مخالفت در روزگار ابوالعباس سفاح کاملاً جنبه نهانی داشت و نه آنان موقع را برای آشکار ساختن دعوت و قیام مناسب می دیدند و نه سفاح خود چندان توجهی به آنان می کرد. چون منصور که خود در اجتماع ابواء شرکت داشت، به خلافت رسید (۱۳۶ ق / ۷۵۳ م) و ابراهیم و محمد به دیدار خلیفه جدید و بیعت با او نیامدند، منصور به عبدالله محض و پسران او که در شهرهای اسلامی از شام تا هند (طبری، ۲۸۲/۳ - ۲۸۳؛ ابن قتیبه، ۲۱۳) پنهانی بر ضد عباسیان فعالیت می کردند، بدگمان شد. به ویژه چون اینان در هنگام تقسیم عطایای هاشمیان در مدینه حاضر نشدند، از عبدالله خواست که او را از جایگاه پسرانش آگاه سازد، ولی عبدالله اظهار بی اطلاعی کرد، اگر چه نامه هایش به دست خلیفه افتاده بود (ابن عدریه، ۷۵/۵ - ۷۷) و خلیفه نیز تا ۱۴۰ ق به وعد و وعید و کوششهایی برای یافتن ابراهیم و محمد بسنده کرد. در همین سال منصور به حج رفت و به زیاد بن عبدالله گفت تا عبدالله محض را دستگیر کند و به زندان افکند و او چنین کرد (العیون، ۲۳۴/۳). به روایت دیگر، منصور در دیدار با عبدالله از او خواست تا نهانگاه پسرانش را آشکار سازد، ولی عبدالله از آن کار تن زد و خلیفه او را به زندان افکند (ابوالفرج، ۲۱۵). بعید نیست که منصور از توطئه قتل خود توسط علویان حسنی (شامی، ۱۳۱) آگاه شده و به همین سبب آشکارا به تعقیب عبدالله و پسرانش دست زده باشد. وی در ۱۴۴ ق / ۷۶۱ م ریحان بن عثمان بن حیان را به دستگیری ابراهیم و محمد گمارد (طبری، ۱۸۷/۳) و عبدالله محض و خانواده اش را به زندانی در عراق منتقل ساخت. این امر سبب شد که ابراهیم و محمد مخالفت خود را شدت بخشند. ابراهیم گاه حتی به میان سپاه خلیفه می رفت و علویان سپاه را بر ضد منصور می شوراند (ابن طقطقی، ۲۲۶). وی مدتی قبل از خروج محمد نفس زکیه در حجاز بود (ذهبی، ۱۵۳/۱؛ ابوالفرج، ۳۱۷) و ظاهراً با محمد توافق کرد که هر دو در یک زمان دعوت خود را آشکار سازند. او سپس به بغداد که بنای آن آغاز شده بود، رفت و به دعوت نظامیان شیعی لشکر منصور، کوشید که بر او حمله برد (طبری، ۲۸۴/۳ - ۲۸۵). چون منصور از حضور ابراهیم آگاه شد، خواست او را دستگیر کند، اما وی بایاری سفیان بن حیان فقیه و متکلم مرجئی گریخت و به بصره رفت (قاضی عبدالجبار، ۲۲۸). این واقعه می بایست در ۱۴۵ ق اتفاق افتاده باشد، زیرا بنای بغداد در همان سال آغاز شد. نیز گفته اند که ابراهیم در ۱۴۳ ق وارد بصره شد (طبری، ۲۹۸/۳)، اما بعید است که ابراهیم دو سال در بصره پنهان زیسته باشد، زیرا نه تنها اقامت معتد در یک جا دستگیری او را برای

شهر وارد شد، اما مردم او را یاری نکردند و منصور که از ورود او آگاه شده بود، به شدت به تعقیبش برخاست و ابراهیم سرانجام به پایمردی سفیان بن یزید العتبی که حيله‌ای به کار گرفت، کوفه را ترک کرد و به بصره بازگشت (یعقوبی، ۳۷۶/۲ - ۳۷۷). این روایت قابل تردید است، زیرا از یک سو آشکار است که منصور پس از آگاهی از خروج ابراهیم، در کوفه موضع گرفت. پس ابراهیم می‌بایست پس از آن به کوفه رفته باشد. از سوی دیگر، به روایت همو، وقتی ابراهیم گریخت و به بصره بازگشت، سفیان بن معاویه امارت آنجا را داشت در حالی که چون ابراهیم در بصره خروج کرد، سفیان را از حکومت برداشت و به زندان افکند.

ابراهیم و یارانش پس از چیرگی بر بصره، در برابر سپاه جامگان منصور، جامهٔ سپید پوشیدند و از این رو به «مُیَّضَه» معروف شدند (بلاذری، ۱۲۷/۳؛ طبری، ۲۹۸/۳). ابراهیم سپس چند گروه جنگی به شهرهای فارس و اهواز و واسط فرستاد (ابوالفرج، ۳۲۵، ۳۳۰، ۳۵۹) و آنان توانستند عاملان منصور را بیرون برانند (طبری، ۳۰۰/۳ - ۳۰۴؛ یعقوبی، ۳۷۷/۲). سُدَیف بن میمون شاعر در این باره شعری گفت که چون به گوش منصور رسید، دستور داد تا او را گرفتند و زنده به گور کردند (ابن عیدویه، ۸۷/۵ - ۸۸). ابراهیم سراسر رمضان را در بصره مشغول سامان دادن کار قیام و فرستادن کسانی به شهرها بود، اما سه روز قبل از عید فطر (طبری، ۳۰۴/۳؛ به روایت خلیفه بن خیاط، ۵۰/۲؛ در روز عید) خبر قتل برادرش محمد به او رسید. ابراهیم اگر چه سخت دلشکسته شد، ولی خود را امیرالمؤمنین خواند (صفدی، ۳۱/۶) و به گردآوری و آراستن سپاه پرداخت. ابراهیم در اول ذیقعده ۱۴۵ ق از بصره بیرون آمد و پسر خود حسن را همراه با ثَمِیلَة عَبَّسَی بر آنجا گمارد (خلیفه بن خیاط، ۶۵۰/۲؛ یعقوبی، ۳۷۷/۲؛ ابن اثیر، ۵۶۵/۵). منصور خلیفه نیز عیسی بن موسی را که پس از جنگ با محمد نفس زکیه قصد حج عمره کرده بود، با شتاب پیش خواند و او را مأمور جنگ با ابراهیم کرد. عیسی با ۱۸۰۰۰ سپاهی و انبوهی از هواداران منصور، روانهٔ جنگ با ابراهیم شد (یعقوبی، ۳۷۷/۲، ۳۷۸؛ ابن اثیر، ۵۶۷/۵ - ۵۶۸). دو سپاه در باخمرا، واقع در ۱۶ فرسخی کوفه به هم رسیدند. در آغاز جنگ، حمید بن قحطبه فرمانده جلوداران سپاه عیسی به سختی شکست خورد و گریخت (طبری، ۳۱۳/۳) و به روایتی تا کوفه واپس نشست (ابوالفرج، ۳۴۶)، به طوری که خلیفه سخت بیمناک شد و مرکب خواست تا بگریزد (یعقوبی، ۳۷۸/۲)، اما عیسی پایداری کرد تا آنکه جعفر و محمد پسران سلیمان بن علی که پیش از آن ابراهیم آنان را در بصره امان داده بود (طبری، ۳۰۰/۳) با گذشتن از رودخانه از پشت بر سپاه ابراهیم هجوم بردند (العیون، ۲۵۳/۳؛ قس: صفدی، ۳۱/۶؛ یعقوبی، همانجا) و شکست در لشکر او افتاد. در میانهٔ جنگ تیری بر گلولی ابراهیم نشست و یارانش او را از اسب به زیر آوردند و گردش را گرفتند، اما مردان حمید بن قحطبه بر آن جماعت هجوم بردند (طبری، ۳۱۵/۳ - ۳۱۶) و به روایت ابوالفرج

خلیفه که سخت در جست و جویش بود آسان می‌ساخت، بلکه هیچ دلیل تاریخی که درستی آن روایت را تأیید کند در دست نیست، مگر آنکه او در آن سال به بصره رفته سپس از آنجا خارج شده باشد. ابراهیم چون با گروه معدودی از یارانش وارد بصره شد (ذهبی، ۱۵۳/۱) در خانهٔ ابوقروه (ابوالفرج، ۳۱۸؛ ابن اثیر، ۵۶۳/۵) و به روایتی در خانهٔ یحیی ابن زیاد بن حیان نبطی (همانجا) سکنی گرفت و کار دعوت پنهانی خویش را به نام برادرش محمد نفس زکیه آغاز کرد (طبری، همانجا). گفته‌اند که در طول دعوت پنهانی، ۴۰۰۰ کس به او پیوستند (ابوالفرج، همانجا). با اینهمه هنوز هنگام خروج نرسیده بود. از همین رو چون ابراهیم آگاه شد که برادرش محمد در مدینه دعوت خود را زودتر از موعد مقرر آشکار ساخته، افسرده شد (طبری، ۲۹۰/۳ - ۲۹۱)، اما اندکی بعد به خانهٔ ابومروان مولای بنی‌سلیم در بصره رفت و آشکارا بر منصور خروج کرد (دوشنبه، اول رمضان ۱۴۵ ق/ ۲۳ نوامبر ۷۶۲ م) و سفیان بن معاویه امیر بصره را که ظاهراً طرفدار او بود و متعرض ابراهیم نشده بود، آگاهانید (خلیفه بن خیاط، ۶۴۹/۲؛ ابن اثیر، همانجا). سفیان نیز فردای آن شب، دارالاماره را بی‌پایداری به وی واگذاشت (خلیفه بن خیاط، همانجا؛ قس: العیون، ۲۵۱/۳). ابراهیم برای آنکه خلیفه از همدلی سفیان با او آگاه نشود، سفیان را به زندان افکند (طبری، ۳۰۰/۳) و در برابر زندان بصره را گشود و زندانیان را آزاد ساخت (بلاذری، ۱۲۴/۳). بنا به روایتی مبالغه‌آمیز، ابراهیم در آن وقت ۴۰۰۰۰ جنگاور به زیر فرمان داشت، زیرا گفته‌اند که چون بر دارالاماره چیره شد، ۲۰۰۰۰۰ درهم در آنجا یافت که میان یاران خویش تقسیم کرد و به هر یک ۵۰ درهم رسید (ابن اثیر، ۵۶۴/۵؛ قس: مقدسی، ۸۶/۶). به هر حال تنها مقاومتی که ابراهیم با آن رو به رو شد، از ناحیهٔ جعفر و محمد پسران سلیمان بن علی عموزادگان خلیفه بود که با یاران و غلامان خود به مقابله برخاستند، اما به سرعت سرکوب شدند و گریختند (خلیفه بن خیاط، ۶۴۹/۲ - ۶۵۰) و ابراهیم به آنان امان داد (طبری، همانجا).

منصور که به روایت یعقوبی (۳۷۶/۲) می‌خواست به تن خویش برای سرکوب محمد نفس زکیه به مدینه رود، چون از خروج ابراهیم آگاه شد، با این حساب که اگر عراق را خالی گذارد، ابراهیم بر آن چیره می‌شود و او از دو سوی به محاصره می‌افتد، عیسی بن موسی عموی خود را به مدینه روانه کرد و خود با ۲۰۰۰ تن از مردانش به کوفه رفت (طبری، ۲۹۳/۳). خلیفه در آنجا مردم را به پوشیدن لباس سیاه، شعار عباسیان، واداشت و هرکس را که گمان همدلی او با ابراهیم می‌رفت به قتل آورد، اما برخی از طرفداران ابراهیم به بصره گریختند و منصور به ناچار راههای خروجی کوفه را بست (همو، ۳/ ۲۹۴ - ۲۹۵). از اینجا دانسته می‌شود که ابراهیم طرفداران بسیاری در کوفه داشته است، در حالی که براساس روایتی دیگر، ابراهیم در همان روزگار به آن امید که شاید کوفیان با او همدستان شوند و همانجا بر منصور بشورند، احتمالاً به دعوت کسانی چون ابوحنیفه، نهانی به آن

(ص ۳۴۸) مردی به نام اقطع غلام عیسی سر او را از پیکر جدا ساخت (۲۵ ذیقعد ۱۴۵/ق ۱۴ فوریه ۷۶۳ م و به روایت منحصر به فرد ابوالفرج، ۳۴۹، در ذیحجه همان سال). ابراهیم هنگام مرگ ۴۸ سال داشت (طبری، ۳۱۶/۳). پس می‌بایست در ۷۱۶/ق ۹۷ م متولد شده باشد. پیکر او را در باخرا به خاک سپردند (یاقوت، ۳۱۶/۱) و سرش را نزد خلیفه بردند (یعقوبی، همانجا) و به روایت مسعودی (۲۹۹/۳) او آن را به زندان نزد عبدالله محض فرستاد، و گفته‌اند که سپس آن را به مصر منتقل ساختند (کندی، ۱۱۴).

ابراهیم بن عبدالله در نهضت ضد عباسی خویش از پشتیبانی افراد و گروه‌های نام‌آوری بهره‌مند بود. زیدیان که در آن روزگار از جنبه سیاسی اهمیت بیش‌تری داشتند تا جنبه مذهبی، و هر فاطمی عالم و زاهد و شجاع را امام واجب الطاعة می‌دانستند و حتی خروج دو امام را در یک زمان و در دو منطقه بر حکومت وقت جایز می‌شمردند (شهرستانی، ۳۰۲، ۳۰۳)، به امامت محمد و ابراهیم گردن نهادند. حتی عیسی بن زید به رغم پاره‌ای اختلافها که میان وی و ابراهیم پدید آمد، به روایتی که ابوالفرج خود آن را پذیرفته است، تا واپسین دم با او ماند (ص ۳۳۵). معتزلیان نیز از جمله کسانی بودند که به پشتیبانی از ابراهیم که خود در اصول کلامی پیرو آنان بود (بلخی، ۱۱۰) برخاستند و او را در جنگ باخرا یاری دادند (مسعودی، ۲۹۶/۳) و حتی ابن نمیله عیشمی معتزلی، جانشین ابراهیم در بصره شد (بلخی، ۱۱۸، نام او را ابراهیم ذکر کرده است). گذشته از این دو گروه و نیز دانشمندان و فقیهان و محدثانی چون ابن ابی واصل، عیسی بن اسحاق سیعی، ابوخلد احمر، یونس بن ابی اسحاق، یزید بن هارون و عیاد بن عوام (ابوالفرج، ۳۵۴ - ۳۵۶) که به ابراهیم پیوستند، ابوحنیفه پیشوای حنفیان نیز آشکارا به یاری او برخاست و پیروانش را فتوا داد که به قیام بپیوندند (ذهبی، ۱۵۶/۱). او حتی پس از جنگ باخرا، شهادی آن را با شهادی بدر یکی دانست (ابوالفرج، ۳۶۴). گفته‌اند که پشتیبانی او از ابراهیم و نامه‌هایی که به او نوشت، سبب شد که منصور خلیفه او را مسموم و مقتول سازد (همو، ۳۶۷).

ابراهیم بن عبدالله مردی ادیب و محدث بود و عبدالله پدرش او را برگزید تا به سؤالات مؤسسان مذهب اعتزال چون واصل بن عطا و عمرو بن عبید پاسخ دهد (همو، ۲۹۳ - ۲۹۴). او شعر نیز می‌سرود و در نزد مفضل ضبّی که از طرفداران نهضت بود، مجموعه‌ای از اشعار ترتیب داد که بعدها به مفضل منسوب گشت (همو، ۳۱۶، ۳۳۹).

نهضت ضد عباسی ابراهیم و علل شکست آن را نمی‌توان بی‌توجه به قیام محمد نفس زکیه و نتایج آن و حتی اوضاع دستگاه خلافت به درستی ارزیابی کرد. درست است که شاخه مهمی از علویان حسینی به رهبری امام جعفر صادق (ع) از بیعت با محمد سر باز زدند (العیون، ۲۳۱/۳)، ولی قیام با پشتیبانی زیدیان و معتزلیان و عالمان و فقیهان بزرگی چون ابوحنیفه و مالک بن انس، در آن روزگار که خلافت عباسی چندان استوار نشده بود، می‌توانست دگرگونی عظیمی پدید

آورد. انتخاب مدینه به عنوان نخستین مرکز قیام فقط از لحاظ سیاسی واجد اهمیت بسیار بود و نمی‌توانست از لحاظ اقتصادی و نظامی و بسیج رزم آوران، قیام را یاری رساند، در حالی که بصره نه تنها از لحاظ سیاسی به دلیل آنکه دستگاه خلافت را مستقیماً تهدید می‌کرد اهمیت داشت، بلکه از قابلیت اقتصادی و نظامی خاصی برخوردار بود و به همین سبب می‌توانست به عنوان مکمل نهضت مدینه، قیام را که سخت باعث وحشت منصور شده بود، به پیروزی برساند، اما خروج پیش از موقع محمد نفس زکیه و ناهماهنگی ابراهیم با او، موجب شد که خلیفه بتواند هر دو را جداگانه سرکوب کند. با اینهمه، چنین می‌نماید که پیروزی از دسترس ابراهیم نیز چندان دور نبود، ولی تنفر او از قتل و غارت و بی‌توجهی به مشورت خبرگان نهضت، کار را واژگونه کرد. اگر چه رفتن ابراهیم به کوفه به دعوت ابوحنیفه و برخی از کوفیان (ابوالفرج، ۳۶۱، ۳۶۶) جنبه اصلی را در بصره تضعیف می‌کرد، ولی اگر ابراهیم با آن مال و مردی که داشت، بلافاصله پس از خروج بر منصور به کوفه حمله می‌برد، بعید نبود که با یاری کوفیانی که گریخته و به او پیوسته بودند (طبری، ۲۹۵/۳) برخلیفه چیره شود، خاصه که گفته‌اند منصور از همین حمله می‌ترسید و بیم داشت که یارانش او را ترک کنند (ابن عماد، ۲۱۴/۱)، ولی ابراهیم نیز بیم داشت که حمله او موجب کشتار مردم شود. سپس که برخی از یارانش پیشنهاد کردند که بر سپاه عیسی بن موسی شبیخون زنند (ابوالفرج، ۳۴۴) و گفتند که بهتر است ابراهیم با بخشی از سپاه به بصره باز گردد و از آنجا ناظر جنگ باشد تا در موقع لزوم سپاهی به کمک فرستد، از آن کار خودداری کرد (ابن اثیر، ۵۶۵/۵) و حتی از ایجاد آرایش جنگی مناسب هم سر باز زد. نیز وقتی که سپاه عیسی را واپس راند، به رغم نصیحت ابوحنیفه که معتقد بود ابراهیم نباید از تعقیب فراریان دست بردارد (ابوالفرج، ۳۶۷)، دستور عدم تعقیب شکست خوردگان دشمن را صادر کرد (طبری، ۳۱۶/۳) در حالی که این پیروزی چنان منصور را به وحشت انداخت که خواست از کوفه بگریزد (یعقوبی، ۳۷۸/۲)، اما ناگاهی ابراهیم از امور نظامی و اختلافی که میان یاران او پدید آمده بود، پیروزی نخستین را که برخی آن را «بدر الصغری» خوانده‌اند (ابوالفرج، ۳۶۵) به شکست بدل کرد.

مأخذ: ابن اثیر، الکامل، بیروت، ۱۹۸۲/ق ۱۴۰۲؛ ابن ططقی، محمد بن علی، تاریخ فخری، ترجمه محمد وحید گلایگانی، تهران، ۱۳۶۰ ش؛ ابن عبدربه، احمد بن محمد، العقد الفرید، به کوشش احمد امین و دیگران، قاهره، ۱۹۷۳/ق ۱۱۷۳؛ ابن عماد، عبدالحی بن احمد، شذرات الذهب، قاهره، ۱۳۵۰ ق؛ ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم، المعارف، به کوشش ثروت عکاشه، قاهره، ۱۹۶۰؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، به کوشش احمد صقر، قاهره، ۱۳۶۸ ق، فهرست؛ بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الانراف، به کوشش محمد باقر محمودی، بیروت، ۱۳۹۷ ق؛ بلخی، ابوالقاسم، ذکر المعتزله، فضل الاعتزال و طبقات المعتزله، به کوشش فؤاد سید تونس، ۱۳۹۳/ق ۱۹۷۲؛ خلیفه بن خیاط، تاریخ، به کوشش سهیل زکار، دمشق، ۱۹۶۸؛ ذهبی، شمس الدین محمد، المعبر، به کوشش ابوهاجر محمد زغلول، بیروت، ۱۴۰۵ ق؛ شامی، عبدالامیر، تاریخ الفرقة الزیدیه، نجف، ۱۳۹۲/ق ۱۹۷۲؛ شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، الملل والنحل، به کوشش محمد بدران، قاهره، ۱۳۲۸ ق؛ صفدی،